جایگاه مولوی در تاریخ اندیشه

برشان، محمد

تصور نمی‏رود که شخصیت فرهنگی‏ ایرانی دیگری در طول تاریخ به حدّ مولانا جلال الدین محمد بلخی،مورد اعتقاد و علاقه‏ی گروه‏های متعدد بوده باشد.عظمت‏ مولانا،عظمت فکر و معرفت است وگرنه او مقام دنیایی نداشت.

مولانا جلال الدین از خود ثروتی نداشت و مقرری مدرسه او در قبال تدریس روزی‏ نیم دینار بود،هنگام مرگ پنجاه و دو دینار هم‏ قرض داشت که طلبکار او را بخشید.

مولوی تهاجم مغول را به یک سیلاب‏ خروشان و عالم‏گیر تشبیه می‏کرد که سرانجام‏ فرو خواهد نشست،ولی معتقد بود که این واقعه‏ به دنیای شرق جان تازه‏یی خواهد بخشید و فرسودگی و جمود گذشته را برطرف خواهد کرد و این بخش از جهان از نو،جوانی و شادابی‏ خواهد یافت.وی این پدیده‏ی شگرف را نیز هم‏چون پدیده‏های دیگر عالم می‏نگریست و با اعتقاد بر این اصل که جهان پیوسته رو به نو شدن دارد،و این که تضاد،اصلی‏ست که خود را بر جامعه تحمیل می‏کند،با وجود نفرت از آن، آن را واقعه‏یی اجتناب‏ناپذیر می‏انگاشت که از انجامش چاره‏یی نبود و می‏بایست که اتفاق‏ می‏افتاد.او به درستی و با ژرف‏نگری خاص‏ خود دریافته بود که ستم‏گری‏ها و خون‏ریزی‏های مغول ناشی از فرسودگی و خواب‏ماندگی دنیای شرق و ندانم‏کاری‏های‏ دست‏اندرکاران اداری،سپاهی و روحانی بوده‏ است.مولانا نیز مانند دیگران بر این عقیده بود که کشتن بازرگانان مغولی به فرمان خوارزم‏شاه‏ انگیزه‏ی ورود مغولان بود که چنگیز به درگاه‏ خدا استغاثه کرد و مغولان به امر حق منصور شدند و عالم را گرفتند،ولی به دنبال آن بسیار بدی‏ها کردند و ویرانی‏ها به بار آوردند. در اشعار مولوی وقایع تاریخی به خصوص‏ جنبه‏های اجتماعی آن انعکاس یافته است.در آن‏ها تهاجم مغول،شهرهای ویران‏شده، روستاهای نابود گشته،سرهای بریده،شحنه و محتسب و راهزن،زنان حرم‏نشین،مستان و رندان میخانه،روحانیون قشری،صوفیان‏ دروغین و خلاصه همه‏ی زندگی این عهد به‏ نمایش گذاشته شده است.مولانا معتقد بود مغولان چون تمدنی والا و برتر ندارند،لذا به‏زودی ایشان رنگ فرهنگ کشور فتح شده را به خود خواهند گرفت و سپس در آن مستحیل‏ خواهند گشت،چنان‏که شد...

مولانا عقیده‏مند بود که دنیا پیوسته نو می‏شود.ما از این تجدید حیات غافلیم.عمر چون جویباری‏ست که می‏گذرد.موضوعی در کلام،عرفان،اندیشه‏های فلسفی و اجتماعی‏ نیست که مولوی به آن نپرداخته است.مولانا بیش از هر عارف دیگری متخصص در امر موسیقی‏ست.او با موسیقی مقامی و ردیفی و با برخی از سازها،و با ریتم و وزن و آهنگ آشنا بود.از دید مولوی همه به عوالم هستی راه‏ ندارند،پیام همیشگی مولوی این است که نه‏ همین مادیات و نه همین عقل بلکه چیزی فراتر و برتر از این‏ها وجود دارد که اگر به او نپیوندی‏ چیزی نیستی.

ای جان شوریده از بلخ تا قونیه آواز کاروان‏ تو به گوش می‏رسد،ای که سراسر زندگی‏ات‏ سفری معنوی بود که تو آن را مثنوی سرودی، همان مثنوی که شرح سفر غریبانه‏ی آدمی‏ بود.

از هنگام بریده شدن از نیستان و دچار آمدن‏ به درد فراق تا به هنگام بازجستن روزگار وصل‏ و بازگشتن به اصل.آری!در مثنوی معنوی‏ حکمت‏ها گشوده‏یی و رازها نموده‏یی،هم‏چنان‏ مثنوی‏ات،دیوان غزل‏هایت نیز نیستان اشتیاق‏ است،دیوان تو دیوان خورشید است.تو منظومه‏یی از خورشیدها را سروده‏یی که هیزم‏ دل‏ها را به آتش بکشی و جهانی را از شور کلمات خویش مست کنی که تو خود گفته‏یی:

شراب‏خانه‏ی عالم شده است سینه‏ی من‏ هزار رحمت بر سینه‏ی جوانمردم...

و تو بی‏پا و سر هم‏چون ماه به دیدار خورشید معرفت‏ شتافتی چه عارفانه کتاب را به آب سپردی و از بازار مسگران عالم تا به آسمان شهود به سماع‏ درآمدی.

ای پیر بلخ!ای که در زندگی‏ات به مرگ‏ عارف بودی!ای عارف شوریده!ای جان‏ بهشتی!وقتت خوش باد که از سراسر کلامت‏ عطر کتاب خدا به مشام می‏رسد.

منابع و ماخذ

1-پله پله تا ملاقات خدا عبد الحسین زرین‏کوب، تهران،علمی،1370.2-زندگی مولانا،بدیع الزمان‏ فروزانفر،تهران،زواره،1354. 3-مولوی چه می‏گوید،جلال الدین همایی،تهران، آگاه،1356.4-عرفان مولوی،خلیفه عبد الحکیم، ترجمه احمد محمدی و احمد میرعلایی،تهران،حبیبی، 1356.5-مولویه پس از مولانا،عبد الباقی‏ گولپینارلی،ترجمه‏ی توفیق سبحانی،تهران،نشر علم، 1384.

خطّ و تذهیب از:خانم ناهید شکری‏